

سلطان الواعظین عربشاهی محرک قتل سلطانعلیشاه گنابادی

سیدمحمدرضا عربشاهی معروف به «سلطان الواعظین سبزواری» ناطقی
زبردست و شیرین سخن بود .

دکتر قاسم غنی در خاطرات چاپ نشده اش نوشته است :
« درست حرف زدن و فصاحت از خصوصیات غالبی از افراد این خانواده
عربشاهی ، بود . بسیار طلیق بودند و به اصطلاح کلاسیک حرف می زدند . یکی
از واعظ این خانواده موسوم به آقاسیدمحمدرضا سلطان الواعظین اضافه بر آن
که منبر بسیار خوبی داشت و من ، بعدها در مشهد و تهران ، کمتر نظیر او را
دراهل منبر دیده ام در محاوره عادی هم بسیار بسیار فصیح بود . تمام و درست
و فصیح حرف می زد ... »

(اتوبیوگرافی غنی ، نسخه خطی ، کتابخانه امین)
پدر سلطان الواعظین ، موسوم به سیدباقر عربشاهی ، در جوانی دست
ارادت به مرحوم حاج ملاسلطان محمد گنابادی معروف به «سلطان علی شاه»
داد و از فرط اخلاص و اعتقادی که با او داشت به علاقه قرب حواریان او ،
سبزوار را ترک کرده در قریه «بیدخت» گناباد ، اقامت گزید و تا پایان عمر
در آنجا تحت تربیت و ارشاد مرشد خویش بود . پدر روحانی و جسمانی من
آقای سیدعلینقی امین از زبان عمویش شادروان سیدجعفر نظام العلماء سبزواری
داستانی غریب نقل کرد که نظام العلماء گفته بود :

آقاسید باقر عربشاهی را از چند و چون مراتب علمی و کمالات معنوی
« حاج ملاسلطان گنابادی » پرسیدم . در پاسخ گفت :

« حاج ملاسلطان را اگر آخوند مکتبی بدانی ، هست . اگر ملای ده
بدانی ، هست . اگر مردی عالم بخوانی ، هست ، اگر مجتهد جامع الشرائط
بگوئی ، هست ؛ اگر حکیم متاله بدانی ، هست اگر اعلم علماء عصرش بدانی ،

کرده بود که بانبودن ایشان ریاست محل منحصر با او خواهد بود و منظورش عملی خواهد شد . بعد از آنجناب نیز دشمنیهای زیاد کرده

(سلطانحسین تابنده : نایفه علم و عرفان ،

چاپ اول ، تهران ، ص ۱۱۵)

و انجمنهایی که برای این کار (یعنی کشتن حاج ملاسلطان) دبیدخت تشکیل میدادند در منزل سیدمحمدرضا عربشاهی سبزواری بود و چهل نفر هم سوگند شدند که آنجناب را بقتل برسانند از جمله همان سیدمحمدرضا و برادرش میرزاسمیعی و حاج یوسف بیدختی و دوپسرش حاج شیخعلی و محمد بودند

(همانجا ، ص ۱۲۸)

سرانجام ، قتل مرحوم حاج ملاسلطان (که به همین علت او را آقای شهید نیز گویند) سحرگاه شب شنبه بیست و ششم ربیع الاول سال ۱۳۲۷ هجری قمری در بیدخت واقع شد . اگرچه حاج ملاعلی نورعلیشاه فرزند حاج ملاسلطان در نامه‌یی که به موثق السلطان نوشته است سیدرضا عربشاهی و برادرش میرزا مسیح را جزو قتلہ قلمداد کرده ، اما واقع امر - همان سان که در کتاب نایفه علم و عرفان آمده - این است که مرتکبین قتل پنج تن (به نامه‌های ۱ - شیخ عبدالکریم - ۲ - میرزا عبدالله - ۳ - جعفر خرکاز - ۴ - حسین مطلب - ۵ - مهدی پسر ملاعلی تربتی) بوده‌اند و مرحوم سلطان الواعظین و برادرش میرزا مسیح بتحریک در قتل اکتفا کرده مباشرت نداشته‌اند .

پس از استقرار نسبی حاج ملاعلی نورعلیشاه ، زندگانی سید محمد رضا عربشاهی در بیدخت به مخاطره افتاد ، ازینرو چندتن از خاندان او از جمله مرحوم میرزا محمود عربشاهی مرحوم آقا سید حسین عربشاهی مشهور به آقای شاه با به بیدخت رفته سلطان الواعظین و خانواده اش را از بیدخت به سبزوار انتقال تجهیزات کافی دادند و او در سبزواری بماند تا آن که عاقبت به سال ۱۳۱۸ خورشیدی برابر ۱۳۵۸ قمری بدردو حیات گفت و در یکی از حجرات آرامگاه حاج ملاهادی سبزواری حکیم معروف مدفون شد ، آقای سیدعلینقی امین در رثاء و تاریخ مرك او گفته‌اند :

دارم از کار که بوقلمون شکوه بسی

کجاست ؟ در کار من و چرخ کند دادرسی

نه انیسی که بود محرم راز دل زار

فرستی نیست بر آرام بفرأغت نفسی

هست . اگر قطب زمانش بدانی ، هست . اگر نایب خاص امامش بدانی ، هست .
و پس از این سخنها ، چهره اش برافروخت و نمره کشان گفت : «من که
او را مرتضی علی می دانم ، !

باری ، سلطان الواعظین ، در بیدخت متولد شد و همانجا به تحصیلات
مقدماتی ادبیت و عربیت پرداخت . مدتی نیز از محضر درس حاج ملاسلطان
محمد معروف به سلطان علیشاه استفاده کرد و سپس به کار و عطا اشتغال چسته
چون بیدخت را مناسب نمی دید غالباً به شهرهای دیگر سفر می کرد . چنان که
به سال ۱۳۲۵ هجری قمری به همراهی مرحوم سیدحسین عربشاهی مشهور به
آقای شاه - نیای مادری من و خال آقای سیدمحمد باقر سبزواری استاد دانشگاه
تهران - به بخارا رفته مدتی آنجا ماند و جنگی از مادیح و مرثیاتی متعلق به
مرحوم آقای شاه . که حاوی دستخط و ذکر سفر بخارا و ضبط اشعاری دلنشین
به قلم سلطان الواعظین است تا کنون در کتابخانه آقای امین باقی است .

سلطان الواعظین با آن که در خانواده یی متصوف ، متولد شد و به اصطلاح
درویشان «چکیده» بود نه «چسبیده» بزودی با تصوف به خیال مخالفت افتاد و
بر حاج ملاسلطان - قطب دانشمند صوفیان نعمة اللهی - شورید .

جناب سلطان حسین تابنده که امروز با نام طریقتی «رضاعلیشاه» مسند ارشاد
را به زیور قضاغل و ملکات خویش آراسته دارند در کتاب «نابغه علم و عرفان»
نوشته اند :

«سید محمد رضا عربشاهی و برادرش میرزا مسیح در رأس مخالفین
واقع بودند . سید محمد رضا پسر آقاسید باقر سبزواری بود که از فقرای خیلی
بامحبت بود . . . ولی این دو برادر برخلاف پدر روش مخالفت را پیش گرفتند
و علت اصلی آن بود که سید محمد رضا پس از فوت پدر تحت مراقبت جناب حاج
ملاسلطان محمد واقع شد . همه نوع همراهی نسبت باو نمودند ، و کمک مالی و
تربیتی کردند و مانند فرزندان و برادرزاده های خود با او رفتار مینمودند ،
سید محمد رضا با مرایشان قدری تحصیل عربیت نمود و منبر متوسطی داشت .
عوام قریه هم که بسیار با منبر ما نوس بودند همراهی مینمودند و چون دید که
ایشان دختر را بخواستگاران متمول نداده به برادرزاده خود که تمولی نداشت
دادند و او هم خود را سابقاً هم ردیف آنها دیده بود میل داشت بایکی از صبا یای
آنجناب ازدواج نماید ولی ایشان ابراز موافقت نمود لذا کینه آنجناب را در
دل جای داد و چون بعضی عوام هم با او اظهار همراهی مینمودند شاید تصور

پدر و عم گرامی ز بر من رفتند (۱)
 مانده ام تنگدل ای دوست چو مرغ قفسی
 بعد عم و پدروم بود دل من خورسند
 که بیجا مانده مرا بهر دل زار، کسی
 ناطق بی بدل آن واعظ شیرین گفتار
 که در ایام از او نام بمانده است بسی
 چون که سلطان سخن بود، همین نامش شد
 آرزو می کند این مرتبه هر بلهوسی
 در گلستان قلوب همه کشت و بیرید
 تخم عرفان و ادب ریشه هر خار و خسی
 باخت جان عاقبت و نیست کس او را ثانی
 رفته شهباز و پرواز شده هر مگسی
 جست چون ابن امین سال وفات از روحش
 گفت: دادار روا کرد زمن ملتسمی،
 ۱۳۱۸ خورشیدی

از سلطان الواعظین چند فرزند بیادگار ماند ۱- میرزا اسداله سلطانی
 که اهل شعر و موسیقی بود و چند سال قبل درگذشت ۲- دکتریداله سلطانی
 که او نیز سال گذشته بدرود حیات گفت. ۳- مهدی سلطانی که سرهنگ
 شهربانی است و عرفان دوست.

به هدایت زده بی طعنه که صوفی شده بی
 همه را پیر مغان کاش هدایت می کرد

پایان

(۱) بترتیب اشاره به مرحوم سید حسن امین الشریعه و مرحوم سید
 جعفر نظام العلماء است که هر دو بفاصله چند ما، قبل از سلطان الواعظین بدرود
 حیات گفته بودند.